

تناقضات حزب کمونیست ایران و سانترسم

احمد شقاقی، آبان ۱۳۹۰

۱- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله)

کومله از اواخر دهه ۴۰ - حدود سال ۴۹ - به شکل مخفی و زیر زمینی که عمدتاً در کردستان فعالیت داشت، شکل گرفت. البته فعالیت آنها فقط به کردستان محدود نبود و اعضای در دیگر مناطق نیز داشتند. این جریان از ابتدا به شکل یک جریان چپ که خود را نماینده زحمتکشان کردستان می دید فعالیت می کرد، و البته در طول مدت قبل از انقلاب هنوز برنامه و فعالیت سیاسی منسجمی نداشت؛ این جریان فاقد برنامه و نشریه بود و به مثابه یک جریان چپ که خود را منسوب به زحمتکشان کردستان می دانست فعالیت می نمود. تعدادی از روشنفکران کردستان این جریان را رهبری می نمودند و در نهایت در دوران انقلاب و با علنی شدن فعالیت ها هر چه بیشتر مطرح شدند؛ مشخصه بارز این جریان در دوران پس از انقلاب مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و خود مختاری کردستان بود، که با توجه به شرایط کردستان، وجود ستم ملی و ادامه مبارزات پس از انقلاب، زحمتکشان و روشنفکران را هر چه بیشتر به سوی خود جذب نمود و در واقع نماینده ای برای این جریان و مطالبات بر حق آن گردید. مردم کردستان نیز هر چند تحت فشار اقتصادی و بیکاری تحمل شده قرار داشتند، اما مبارزه طبقاتی در مدارج و شرایطی نبود که کارگران به سوسیالیسم و حکومت کارگری گرایش داشته باشند و از طرف دیگر چپ ایران نیز در موقعیتی نبود که بتواند پوسته بینش خرده بورژوازی را بشکند و سوسیالیسم را استراتژی خود قرار دهد. طبیعتاً کومله نیز از این قاعده مستثنا نبود و در قالب یک گروه چپ هدف خود را بر قراری جمهوری دموکراتیک و خود مختاری کردستان می دید، و در واقع همچون عموم چپ های ایران آغشته به پوپولیسم بود. به هر شکل این مضمون در آن موقعیت به همراه موضع رادیکال مقاومت مسلحانه در مقابل جمهوری اسلامی که به کردستان یورش آورده بود و مردم را مورد تهاجم وسیع قرار داد، با استقبال وسیع توده ها مواجه شد و هر چه بیشتر این جریان را توده ای نمود؛ سازماندهی توده ها برای مقاومت مسلحانه در شرایطی که مبارزات مردم کردستان با یورش وسیع نظامی روبرو شده بود، جنبش را در موقعیت انقلابی و رودررویی همه جانبه با دولت قرار داد. با وجود آنکه حکومت جمهوری اسلامی به پشتوانه توهم وسیع توده ای که با وقوع یک انقلاب همراه بود، توده های زیادی از متوهمین را به همراه مزدوران و ارتش به کردستان گسیل کرد، اما موج مبارزه و مقاومت کردستان طی چند سال ادامه داشت. طی دو سال ۵۸ و ۵۹ همواره مناطقی مهم و حتی تعدادی از شهرها در دست مردم بود، و با تهاجم وسیعتر جمهوری اسلامی در سال شصت، تا یکی دو سال هنوز برخی روستاها در اختیار پیشمرگان بود و در برخی موارد نیز پیشمرگان به نیروهای نظامی حمله می کردند و برای مدتی موقت کنترل شهر را در اختیار می گرفتند. در سال های ۵۸ و ۵۹ بخش های قابل توجهی از کردستان در اختیار نیروهای مبارز و مردمی قرار داشت و بسیاری از شهرها و مناطق درگیر نبرد مسلحانه توده ای با سرکوبگران بودند و نهادهایی مثل بنکه ها و شورای شهر سنجند طی مدت جنگ در شهر سنجند و محاصره این شهر از جمله دست آوردهای جنبش انقلابی بود؛ مبارزه وسیع و جنگ در کردستان طی آن سالها، رادیکالیسم جنبش را افزایش داد و نقش جریاناتی مثل حزب دمکرات کم رنگ تر شد، اما به هر شکل و عموماً حزب دمکرات بیشتر در شمال کردستان و کومله در مرکز و جنوب نفوذ داشتند.

با وجود سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ای و افزایش رادیکالیسم جنبش، کومله در موقعیتی قرار نداشت که بتواند با پوپولیسم مرزبندی نموده و افق دید سوسیالیستی را در جنبش کردستان ایجاد نماید؛ بر همین مینا نیروهای سیاسی دیگر چپ نیز در کردستان- از پیکار گرفته تا چریکهای فدایی- قادر نبودند نگاهی فراتر از دمکراسی خواهی خلقی داشته باشند.

با شروع جنگ ایران و عراق و سپس فرا رسیدن دوره سرکوب در دهه شصت، حکومت موقعیتی بهتر برای سرکوب جنبش در کردستان یافت. هر چند مبارزه و مقاومت تا سال ها ادامه داشت و جنبش توده ای به راحتی عقب نشینی نکرد، اما به هر شکل با توجه به شرایط سرکوب دهه شصت، گام به گام جنبش توده ای ناچار به عقب نشینی گردید و شرایط انقلابی جای خود را به مبارزه صرفاً سیاسی داد. بیشتر نیروهای پیشمرگه مسلح ناچار شدند به کردستان عراق بروند و یا در نوار مرزی به جنگ و گریز پردازند.

۲ - از ایجاد حزب کمونیست تا جدایی

ایجاد حزب کمونیست ایران واقعه مهمی است که در این دوران کومله را دچار تحول می‌کند. با ایجاد یک هیئت موسس و در نتیجه وحدت "اتحاد مبارزان کمونیست" و "کومله" و جریاناتی از خط سه به همراه برنامه‌ای که هدف خود را انقلاب دموکراتیک کارگران و زحمتکشان می‌دید، حزب کمونیست ایران در شهریور سال ۶۲ تشکیل شد؛ با ایجاد این حزب در شرایط سرکوب و خفقان شدید و دوران جنگ، که با متلاشی شدن و یا به حاشیه رفتن بسیاری از جریانات سیاسی و چپ همراه بود، امید به ایجاد آلترناتیو کارگری در جنبش و در بین بسیاری از فعالین سیاسی ایجاد شد.

اما در واقع این حزب هنوز در درون خود تضادهای زیادی را حمل می‌کرد. هر چند نباید نادیده گرفت که حزب کمونیست ایران به پشتوانه فعالیت نظری "اتحاد مبارزان کمونیست" در مبارزه با پوپولیسم، همچنان در موقعیت این مبارزه وجود داشت اما به دلیل نگاه منشویکی به مرحله انقلاب (انقلاب دموکراتیک) نمی‌توانست بطور کامل از پوپولیسم گسست نماید و این جنبه انقلابی، در تناقض با نگاه منشویکی قرار داشت. همانطور که در برنامه این حزب آمده بود، ایجاد جمهوری دموکراتیک کارگران و زحمتکشان و تقسیم اراضی استراتژی این حزب بود.

در نیمه اول سال ۶۰ هنوز بخش قابل توجهی از مبارزه پیشمرگان کردستان ریشه در حمایت و همراهی مردم داشت؛ در بسیاری از مناطق نیروهای وجود داشتند که در محل کار و زیست خود بودند و هنگامی که ضروری می‌شد و نبردی در می‌گرفت در دفاع از مناطق خود و در همراهی با پیشمرگه‌ها می‌جنگیدند و در واقع آنها مسلح بودند اما در کوهستان زندگی نمی‌کردند؛ از سوی دیگر بخش قابل توجهی از تدارکات و مواد غذایی پیشمرگان را مردم زحمتکش و تهی دست فراهم می‌کردند و به دست آنها می‌رساندند. این مبارزه هر چند به یاری توده‌های بسیاری و پیوستن پیشروان به جمع پیشمرگان ادامه می‌یافت، اما با تغییر شرایط و تثبیت جمهوری اسلامی در نیمه دوم دهه شصت، باعث شده بود، عمده نیروهای نظامی به خاک کردستان عراق و یا در کوه‌ها و نوار مرزی عقب نشینی نمایند و حزب کمونیست ایران تا سال‌های بسیاری از پذیرش این واقعیت که شرایط تغییر یافته و مبارزه سیاسی ضرورت پیشرفت جنبش در کردستان است، سر باز می‌زد و در واقع شهرها صحنه مبارزه نبودند و در کوهها این مبارزه جریان داشت. در چنین شرایطی ادامه مبارزه مسلحانه و حفظ پوزیسیون نظامی در کردستان، موضوع مورد بحث داخلی حزب کمونیست ایران شد.

اما اختلاف در درون حزب کمونیست ایران در جریان حمله اول آمریکا به عراق بروز کرد: در واقع نگاه ناسیونالیستی که در این رابطه خود را بروز داد آمریکا را ناجی کردها در عراق می‌دید. به این معنا در جریان حمله اول آمریکا به عراق اختلاف بر سر دفاع یا مخالفت با حمله آمریکا علیه عراق در دوران بوش پدر بود. در تمام اسناد جدایی که همه بحثهای طرفین در آن آمده و در یک کتاب ۲۷۰ صفحه‌ای بنام "بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق" آمده تقریباً اشاره‌ای به اختلاف درون حزب درباره وقایع ایران نیست. آن جدایی بخاطر جنگ اول خلیج بود. البته حکا در جنگ دوم که در دوران بوش پسر بود، با حمله آمریکا به عراق مخالفت کرد، اما در جنگ اول مخالفتی نداشت و جدایی بر سر این مسئله صورت گرفت، و نه آن روایتی که جدائی را بر مبنای اختلاف بر سر سیاستهای حزب در قبال وقایع ایران جلوه می‌دهد. چرا که در این صورت تعیین تکلیف آن به کنگره چهارم که قرار بود برگزار شود مربوط می‌گردید. به هر شکل این اختلاف در نهایت منجر به جدایی اکثریت اعضا و کادرها شد و حزب کمونیست کارگری شکل گرفت. به این ترتیب با جدایی کمونیستهای کارگری - که اکثراً کادرها و اعضا بودند- بیش از ۸۰ درصد کل اعضا و کادرهای حزب جدا شدند.

۳ - حزب کمونیست ایران در پی جدائی‌ها

در جریان ادامه فعالیت حزب کمونیست ایران، هر چه بیشتر موضوع ادامه فعالیت کومله و فعالیت سراسری تحت نام حزب کمونیست کارگری مورد بحث و مجادله شد. گرایش ناسیونالیستی مهدی با تنبیت مواضع خود، شرایط کردستان را متمایز از مناطق دیگر ارزیابی می‌نمود و کومله را متعلق به کردستان می‌دانست. این گرایش اعتقاد داشت با فعالیت کومله در مقیاس سراسری نیروی این جریان صرف موردی شده که بر فعالیتش در کردستان تأثیر سوء بجا خواهد گذاشت. جناح مقابل که اکثریت را دارا بود، در مقابل با تأکید به حفظ بازوی نظامی کومله اعتقاد به فعالیت سراسری داشت، چرا که ارتباط ناگسستنی بین مناطق دیگر و کردستان ایران می‌دید. در نهایت این دو گرایش از یکدیگر جدا شدند و جناح مهدی معروف به کومله زحمتکشان عمدتاً در کردستان عراق مستقر گردید و نفوذ خود را هر چه بیشتر در بدنه تشکیلات و در کردستان از دست داد. طی یک دهه گذشته این جریان به غرب و آمریکا چراغ سبز نشان داد و شخص مهدی به آمریکا سفر کرد و صریحاً از حضور آمریکا در منطقه و دخالتگری آن در ایران و عراق حمایت نمود. این گرایش چند سال پیش مجدداً دچار بحران و جدایی گردید که حتی کار به رودررویی نظامی در مقر و محل زندگیشان در کردستان عراق منجر شد. جناح دیگر به رهبری آقای ایلخانی زاده در مخالفت با ادامه کار به نام چپ و مارکسیسم در مقابل جناح مهدی قرار گرفت و در راستای تقسیم اموال تشکیلاتی کار به رودررویی نظامی کشیده شد.

اما کومله و حزب کمونیست ایران با ادامه فعالیت و گرایش به کار در طبقه و از سوی دیگر تعیین استراتژی انقلاب سوسیالیستی جایگاه قوی تری در عرصه فعالیت سیاسی یافت و بسیاری از کادرها و اعضای سابق کومله با این تشکل همراه شدند.

کومله هر چند نبرد مسلحانه را ادامه نداد و فعالیت سیاسی ممکن در شرایط کردستان را اتخاذ کرد، اما همچنان بخش قابل توجهی از نیروهای پیشمرگه- اعضا و کادرهای کومله- را در مقر کردستان عراق به عنوان یک نیروی نظامی حفظ کرد بدون اینکه این نیرو کاربرد عملی داشته باشد. در واقع این نیروی نظامی سمبل مبارزه نظامی بود که مبارزه نظامی نمی کرد و بنا به سازماندهی خود نیز در امر مبارزه طبقاتی در کردستان ایران بطور مستقیم نقشی نداشت؛ این تضاد عملی در عرصه فعالیت، نیروی این حزب را طی سالیان متمادی کاهش داد و در واقع بخش زیادی از اعضا و کادرهای این تشکل بدون موضوع فعالیت در حاشیه ماندند. با گذشت زمان وجود مقر کومله در کردستان عراق و حفظ نیروی نظامی که فقط به مرور تمرینات نظامی مشغولند، نتیجه این تاکتیک و سازماندهی را زیر سوال برده است.

از ابتدای دهه هشتاد به بعد "حکا و کومله" به دلیل موقعیتی که جلوتر به آن خواهیم پرداخت از جایگاه معتبرتری برخوردار شدند و با راه اندازی تلویزیون ۲۴ ساعته و تغییر شرایط و فضای سیاسی در ایران و فعال شدن جنبش کارگری، حکا نقش بیشتری در عرصه فعالیت سیاسی یافت؛ البته واضح است که همچنان موقعیت و نفوذ این حزب عمدتاً در کردستان ایران است و در دیگر مناطق نقش قابل توجهی ندارد؛ اما به هر شکل حکا از جریانات مطرح در بین فعالین سیاسی در داخل و خارج کشور است.

۴ - مختصات سانتریزم در حزب کمونیست ایران

سانتریزم به معنای اتخاذ سیاست بین سوسیالیسم کارگری و سوسیالیسم غیر کارگری است. حفظ این موقعیت بینابینی را نمی توان بدون تلاش مداوم در راستای تخفیف دادن تناقضات و مخدوش کردن مبارزه میان این دو گرایش به انجام رساند. سانتریزم فاقد انسجام نظری است زیرا این انسجام در مبارزه سیاسی و در تقابل با جریانات دیگر شکل می گیرد، در حالی که سانتریزم از این تقابلات گریزان است. تبلور چنین سانتریزی در این است که در حرف و در سیاست عملی دو جهت متقابل در پیش می گیرد. از یکسو در حرف خود را همراه سوسیالیسم کارگری نشان می دهد، و از سوی دیگر در عرصه عمومی سیاست، در جنبش کارگری و در جنبش دانشجویی به سیاست های چپ غیر کارگری نزدیک می شود و در قبال نظام امپریالیستی جهان و منطقه به سیاست های دوگانه ای دارد. سانتریزم تبلور سیاست یک بام و دو هوا است و در بسیاری از خطوط سیاسیش با در غلطیدن به پراگماتیسم و پوپولیسم موضع خود را تحکیم می نماید. در ادامه این مبحث به جایگاه تئوری و عمل در حزب کمونیست ایران می پردازم و از تشکیل قطب چپ به عنوان بازتاب سیاست عملی سانتریستی یاد می کنم، و در آخر به سیاست حزب کمونیست ایران در قبال جنبش مردمی می پردازم.

تئوری و پراتیک از منظر سانتریزم

پس از انقلاب ۵۷ جریانات سیاسی چپ متعدد به میدان آمدند، و جریاناتی نیز ایجاد شدند، که هر یک نماینده گرایشی خاص از سوسیالیسم های غیر کارگری بودند. رویکرد همه آنها نشان داد که قادر نبودند در راستای منافع طبقه کارگر گام بر دارند و بلعکس عموماً به مثابه جریانات خرده بورژوا، برای ایجاد جمهوری دمکراتیک خلق، تقسیم مجدد اراضی، ایجاد جبهه خلقی، سازماندهی های پوپولیستی، حمایت از بخش هایی از بورژوازی، عمده دانستن تضاد خلق و امپریالیسم و... طیف وسیع و متنوعی از سوسیالیست های غیر کارگری را شکل دادند که با توجه به اوضاع و احوال جهانی - فقدان آلترناتیو سوسیالیستی- جای پای محکمی برای خود ایجاد نمودند و با وجود تغییر و تحولات بسیار در عرصه سیاسی ایران هنوز نیز به اشکال مختلف سد راه پیشروی سوسیالیسم کارگری هستند. هیچ گرایش سوسیالیستی قادر نیست در جامعه ایران پیشروی کند و نقش پیشرو به عهده گیرد مگر اینکه در هر گام بنا به ضرورت با نقد و مبارزه تئوریک و سیاسی پیگیر، راه خود را باز نماید. طبیعتاً چنین مبارزه ای نه برای یکبار و در یک مرحله، بلکه بخش لاینفکی از مبارزه طبقاتی است که در مقابل گرایشات غیر کارگری که در جنبش وجود دارند و باز تولید می شوند، باید صورت گیرد.

برای یک خط سانتریستی بهترین شرایط تعطیل بودن مبارزه تئوریک و نقادانه، چه در داخل و چه در خارج تشکیلات است، چرا که تنها در چنین شرایطی امکان حیات و ثبات برای خط سانتریزم وجود خواهد داشت؛ با بررسی کارنامه موجود حکا و کومله در بیست سال گذشته، خوبی می بینیم که در هر تند پیچ و مانع جدی در راه جنبش، سیاست سکوت حداکثری و در واقع مامشات حاکم بوده است.

طی حدود دو دهه فعالیت این حزب، که همراه با انتشار بیش از دویست و هفتاد شماره "جهان امروز" همراه بوده و سایت های اینترنتی حزب و کومله، فعالیت های مخفی داخل کشور و فعالیت علنی تشکیلات خارج کشور و انتشار سه شماره نشریه تئوریک

"بسوی سوسیالیسم"، این واقعیت را نشان می دهد که حکا از هر گونه نقد نظری و سیاسی اجتناب می نماید و در میان تمام جریانات چپ با وجود دارا بودن امکانات بیشتر و مدت مدید فعالیت، کمترین فعالیت را در عرصه مبارزه نظری داشته است؛ این خط نه یک نقش اتفاقی داشته و نه یک ویژگی ساده، بلکه به مثابه خطی عمل می کند که در روند پیشروی این حزب هر روز نقش بیشتری یافته و بیش از پیش بر دیگر گرایشات داخلی غلبه نموده است. سیاست نقد گریز این جریان چنان رشد نموده، که بر بخشی از جریانات چپ در ارتباط با حکا و کومله نیز سرایت نموده است؛ در واقع در ادامه گسترش این خط یک توافق نانوشته بین حکا و بسیاری از جریانات ایجاد شده، مبنی بر رعایت حریم هر یک و اجتناب از نقد تئوریک یکدیگر.

برای هر سازمان سیاسی جدی که ادعای مارکسیسم و کمونیسم دارد، پرداختن به مبارزه نظری حیاتی است. جریانی که به مبارزه نظری به هر بهانه ای بی اعتناست و در آن نقشی ندارد نمی تواند مدعی داشتن نقش پیشتاز در مبارزه طبقاتی شود. این حقیقت را تمام تاریخ مارکسیسم نشان می دهد؛ زیرا تنها با روشن شدن حقیقت در هر مقطع از روند مبارزه طبقاتی است که منافع طبقه کارگر تامین میگردد.

واضح است که تاریخ مارکسیسم گنجینه ایست که در نتیجه مبارزات تئوریک همراه با نقد در دفاع از منافع طبقه کارگر همراه بوده و رهبران سیاسی طبقه در هر دوران بنا به وجود انحرافات و توهومات موجود در جنبش در این زمینه فعالیت قابل توجهی داشته اند. در واقع بخش قابل توجهی از مبارزه طبقاتی احزاب و رهبران طبقه کارگر در این زمینه بوده است چرا که پیشروی برای طبقه کارگر بدون زدودن انحرافات و افکاری که مدام از سوی دیگر طبقات تبلیغ می گردد وجود ندارد. کتاب "آنتی دورینگ" انگلس مبارزه ی نظری در زمینه فلسفه و ... با متافیزیک موجود در آن دوره و شرایط است. "فقر فلسفه" نقد نظریات پرودون است و "ایدئولوژی آلمانی" مارکس مبارزه بزرگ و قوی این رهبر طبقه کارگر با انحرافات در زمینه فلسفه است. سه کتاب معروف مارکس: "مبارزه طبقاتی در فرانسه"، "جنگ داخلی در فرانسه" و "هیجدهم برومر" همگی از جمله نقد و بررسی دوران انقلاب و جریانات مختلف دخیل در آن شرایط از جمله پرودونیست ها و لاسالیست ها، لیبرال ها و ... است. مبارزه رزا لوکزامبورگ با جناح راست و سانتر-مرکز- در آلمان یکی دیگر از این موارد است. مباحث وی در خصوص اصلاحات و انقلاب، سانترالیسم و دمکراسی و ... هنوز مورد استفاده مارکسیستها است. تاریخ لنینیسم مملو از مبارزات نظری بی رحمانه با جریانات انحرافی به رهبری لنین است؛ بدون چنین مبارزه ای هرگز ممکن نبود کارگران در روسیه پیروز گردند و سوسیالیسم تحقق یابد. "یک گام به پیش دو گام به پس" مبارزه ایست با شکل گیری جریان راست منشویکی در داخل تشکیلات حزب و شکل گیری دو فراکسیون- بلشویک ها و منشویک ها- که بر سر یک بند برنامه در خصوص شرایط عضویت، موضوع این بحث بود و درک منشویک ها که هر کس که تنها به حزب کمک مالی می کند می تواند عضو حزب باشد، مورد نقد قرار گرفت و یک مبارزه علنی و قوی با آن صورت گرفت. "چه باید کرد"، نقد اکونومیسم حاکم در آن دوران بود که از جانب فراکسیون منشویک ها تئوریزه می شد و نقد وسیع لیبرال ها در مقالات مختلف، مبارزه با گرایش راست در جریان انقلاب ۱۹۰۵ و بحث رهبری انقلاب دمکراتیک توسط طبقه کارگر در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب روسیه"، مبارزه وسیع با انحلال طلبان حزبی در دوران ارتجاع استولپین طی مقالات متعدد، مبارزه نظری با جریان خدایپرستان - ماخیست ها- که از حزب جدا شدند و سرخوردگی دوران سرکوب را بروز می دادند در کتاب معروف "مارکسیسم و امپریوکریتسیسم"، در جریان انقلاب فوریه و اکتبر، "تزه های آوریل" در تقابل با تمامی کسانی که مخالف پیشروی انقلاب و تعمیم آن تا انقلاب سوسیالیستی بودند نوشته شد؛ کتاب "دولت و انقلاب" در نقد نظریاتی که تلاش داشتند ماشین دولتی بورژوازی را پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ حفظ کنند و بحث ماهیت دولت و انقلاب؛ "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" در نقد نظری خط راست و سازش طبقاتی انترناسیونال دوم و رهبر آن کائوتسکی است. دهها کتاب و مقاله دیگر نیز در نقد انحرافات، از جانب لنین و دیگر مارکسیستهای روسیه نوشته شد، که همواره رهنمون عمل مارکسیستها است.

اما در تشکیلات حکا هیچگاه مبارزه تئوریک و نقد سیاسی جایگاهی نداشته و جدی گرفته نشده، به این اعتبار وجه مشخصه این جریان با وجود سپری شدن سالیان طولانی فعالیت، خلاء تئوریک آن می باشد. هر جریان سیاسی مدعی مارکسیست، نمی تواند نقش پیشرو ایفا نماید مگر اینکه موانع نظری جنبش را از پیش رو بردارد. بی اعتنایی به مبارزه نظری، یک جریان سیاسی را به یک جریان عقب دار جنبش تبدیل می نماید.

از منظر سانتریسم با اوج گیری یک مبارزه نظری همه جانبه در یک تند پیچ تاریخی، قرار گرفتن در حاشیه و اجتناب از درگیری و حتی دیده نشدن در این صحنه مبارزه ی طبقاتی بهترین راه حل است؛ تنها پس از نشستن گرد و خاک حاصل از نبرد است که احیانا چند کلمه ای محتاطانه گفته می شود، که البته نباید زیاد به کسی بر خورنده باشد و فقط برای حفظ پرستیژ سیاسی کاربرد دارد. واضح است که در جریان یک مبارزه جدی و ضروری تئوریک در صحنه نبرد در دفاع از منافع طبقه کارگر، با وجود رعایت تمام جوانب کار هزینه هایی نیز داده می شود، تهمت، فحاشی، جو سازی و ... روش و خط اپورتونیستی است که همیشه برای مخدوش نمودن حقیقت بکار گرفته می شود، اما هیچ ادله ای نمی تواند وجود داشته باشد تا مارکسیستها را برای

اجتناب از چنین فضایی به میدان مبارزه تئوریک و نظری نکشاند. بله ممکن است چند صباحی با اجتناب از مبارزه نظری محبوبیت و مقبولیت مشابه "حکا" را کسب کرد، اما باید دید این مقبولیت، و به عنوان مثال تیریکات از جانب انواع جریان‌های غیر کارگری به مناسبت سالگرد تاسیس کومله و ...، به چه قیمتی است و از منظر منافع طبقه کارگر چه ارزش و جایگاهی دارد.

پایگاه توده ای کومله ریشه در جنبشی دارد که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و در وضعیت انقلابی جنگ‌های کردستان حاصل شده و توده‌ها در کردستان کومله را مترادف با رادیکالیسم می‌دانند که ناسیونالیست نیست. هر چند این جریان در رابطه با ناسیونالیسم کردستان نیز هرگز مبارزه ای قوی نظری و تئوریک انجام نداده و همین موضوع نیز باعث زمینه‌گرایی‌های ناسیونالیستی درونی شده، که بارها از درون کومله سر بر آورده‌اند و باعث انشعاب و یا جدایی تعدادی از اعضا شده‌اند، اما به هر شکل این وجه تمایز و تبلور مبارزات مردم کردستان، نه تنها راهگشایی برای گرایش سوسیالیستی در دیگر نقاط ایران نبوده، بلکه به دلیل خط‌ساز و اجتناب از مبارزه علیه انحرافات و موانع نظری، موقعیت شکننده‌ای را حتی در چشم انداز کومله نشان می‌دهد؛ در واقع کومله موقعیت خود در کردستان را نه در نتیجه تکامل مبارزه سیاسی، بلکه به شکل سنتی و وابسته به گذشته حفظ نموده است؛ برای تثبیت موقعیت سیاسی در عرصه مبارزه طبقاتی ضروری است طی مبارزه با انحرافات و موانع سیاسی به یک انسجام نظری دست یافته شود، اما متأسفانه حکا فاقد چنین انسجام نظری و تئوریکی است. برای اثبات این ادعا می‌توان به تلویزیون کومله و نشریات "جهان امروز" و "بسوی سوسیالیسم"، که مهمترین ارگان‌ها و رسانه‌های این جریان هستند مراجعه نمود. اگر اشتباه نکنم، حدود هفده سال از انتشار نشریه "جهان امروز" می‌گذرد؛ در تمام این سال‌ها این نشریه به عنوان مهمترین ارگان و زبان حکا، هیچ مبارزه نظری و نقد سیاسی در ارتباط با موانع و بحران‌های جنبش چپ و در راستای مبارزه علیه سوسیالیسم غیر کارگری انجام نداده و عملاً فاقد بار سیاسی لازم برای پیشبرد منافع طبقه کارگر بوده است، در حالی که این نشریه مهمترین ارگان این تشکیلات بوده و فقط طی دو سه سال اخیر نشریه تئوریک "بسوی سوسیالیسم" منتشر شده است.

در تلویزیون کومله تا کنون چهره‌های زیاد و متناقضی حضور یافته‌اند، که بسیاری از آنها نماینده یک جریان راست غیر کارگری و بی‌ریشه در جامعه ما هستند؛ حضور آنها نه در یک مناظره و مبارزه نظری، که می‌تواند برای روشن شدن حقایق مفید باشد، بلکه صرفاً با حضور و بیان نظریاتشان همراه بوده است. در نهایت مخاطبان تلویزیون کومله نمی‌توانند یک خط منسجم نظری در راستای منافع طبقه کارگر را از این رسانه دریافت کنند، بلکه مجموعه‌ای از کلی‌گویی‌ها به همراه نظرات گرایش‌های مختلف و متناقض وجود دارد. حداقل روزانه بیش از یک ساعت از برنامه تلویزیونی کومله به نشان دادن تصاویر طبیعت اختصاص دارد و بخش قابل توجهی از برنامه‌ها به نشان دادن خیابان‌های شهرهای کردستان اختصاص دارد، اما آیا مناظره و نقد سیاسی در یک تلویزیون و رادیوی ۲۴ ساعته ارزش کمتری از تصاویر طبیعت و خیابان‌ها دارد؟ ما می‌دانیم که بیشتر کسانی که تلویزیون کومله را می‌بینند از فعالین سیاسی هستند، پس چطور برنامه‌ای برای نقد سیاسی گرایش‌های غیر کارگری در آنجا وجود ندارد؟ در این دوران به لطف عصر ارتباطات فعالین سیاسی و پیشروان و پیگیران مسائل سیاسی از طرق اینترنت و ... با بسیاری از دیدگاه‌ها و گرایش‌های آشنا می‌شوند، آنچه که در جهت منافع طبقه کارگر از اهمیت برخوردار است، تبلیغ و ترویج سوسیالیسم است که طبیعتاً در تقابل با سوسیالیسم‌های غیر کارگری و دیگر جریان‌های انحرافی معنا می‌یابد؛ جمله معروف لنین که: "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد" ارتباط لاینفک تئوری و جنبش موجود - پراتیک - را نشان می‌دهد و ترویج و تبلیغ سوسیالیسم بدون نفی دیالکتیکی موانع جنبش و انحرافات پیش‌رو از معنا و مفهوم تهی است. در واقع سانتریسم از یکسو با نوعی بی‌سیاستی خط خود را پیش می‌برد و از سوی دیگر انسجام نظری ندارد، زیرا پیش شرط کسب انسجام نظری وجود مبارزه سیاسی با گرایش‌های راست و یا چپ و تقابل با این گرایش‌هاست؛ تنها با نیم‌نگاهی به تاریخ چند ساله حکا می‌بینیم که چه تعداد انشعابات و جدایی‌ها انجام شده، که ریشه در وجود گرایش‌های مختلف در این تشکیلات داشته، که همه بر بستر سانتریسم امکان رشد و ادامه حیات داشته و دارند. اساساً بقای سانتریسم در گرو حفظ جریان‌های مختلف در قلمرو بینابین نشستن است؛ نمی‌توان بینابینی بود مگر اینکه جریان‌های متعددی را در عین تناقض با خود همراه نمایی و تلاشی مدام در راستای تخفیف و سرپوش گذاشتن بر آنها داشته باشی. بر همین مبنا است که حتی نشریه تئوریک "بسوی سوسیالیسم"، به کلی گویی بسنده می‌کند و قادر نیست بر خلاف ادعای تئوریک، مبارزه‌ای تئوریک را پیش ببرد و به نقد گرایش‌های غیر کارگری در جنبش چپ بپردازد و در نتیجه از همان ابتدا ادامه کاری آن با چالش مواجه می‌گردد و بعبارتی دیگر موضوعیت آن رنگ می‌بازد؛ واضح است نشریه تئوریکی که نمی‌خواهد به نقد سیاسی و تئوریک جدی و پیگیرانه‌ای مبادرت نماید یا ناچار است به کلی‌گویی و تکرار مواضع بسنده نماید و یا سکوت می‌کند. سانتریسم حکا، با موضع بینابینی او میان "چپ غیرکارگری" و "چپ کارگری" (یا به بیان شاید دقیق‌تر، سوسیالیسم کارگری و سوسیالیسم غیرکارگری) مشخص می‌شود. و همانطور که بالاتر گفتیم، آنکه موضع بینابینی می‌گیرد باعث اختلال مبارزه بین این دو قطب می‌شود. و مورد سانتریسم حکا عیناً چنین است، یعنی ما معتقدیم که شکل‌گیری جریان سوسیالیسم کارگری، بمنزله یک چپ سوسیالیست اجتماعی، از جمله در گرو تفکیک خود از سوسیالیسم غیرکارگری دوران انقلاب بهمن است. (پیش شرط‌های دیگرش، مبارزه با لیبرالیسم در عرصه سیاسی عمومی ایران، و مقابله با گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری ایران، و بعد از ۱۱ سپتامبر موضع‌گیری روشن طبقاتی در قبال تحولات

نظام جهانی امپریالیستی بوده اند.) حالا، معضل ما با سانترسیم حکا این است که (عینا مثل مورد سانترسیم سوسیال شوونیست های کائوتسکیست در جنگ اول، سوسیالیسم در حرف و شوونیسم در عمل)، حکا از یکسو در حرف خود را همراه "سوسیالیسم کارگری" نشان می دهد، و از سوی دیگر در عمل در هر عرصه ای از سیاست علی العموم، تا جنبش کارگری، و حتی در قبال نظم امپریالیستی جهانی و منطقه ای، در بهترین حالت با سیاست های چپ رادیکال غیرکارگری و ... نزدیک می شود.

تلاش برای ایجاد قطب سوسیالیستی

با رشد جنبش توده ای در سال ۸۸ همه گرایشات به فراخور موقعیت خود راه حل های متفاوتی ارائه نمودند. حکا نیز طی چند سال گذشته با طرح ضرورت ایجاد قطب سوسیالیستی تلاش کرده تا ظاهرا آلترناتیو سوسیالیستی در جامعه را ایجاد نماید. با نگاهی سطحی این موضع بی ایراد و تلاش در جهت منافع طبقه کارگر است، اما با نگاهی موشکافانه در زمینه درک حکا از قطب سوسیالیستی مضمون بحث روشن می شود.

حکا ایجاد قطب سوسیالیستی را از طریق ائتلاف و اتحاد عمل با گرایشاتی در "طیف چپ" می بیند و بنابر این از سال گذشته طرح اتحاد عمل را طی پلاتفرمی مشترک با "حزب کمونیست کارگری" به اجرا گذاشته و در ادامه با تبلیغ چنین پراتیکی تلاش دارد تا قطبی متشکل از گرایشات چپ را که در حداقل موضوعی اشتراک دارند، گرد آورد تا بدین وسیله آلترناتیو سوسیالیستی را ایجاد نماید. حال ببینیم آیا این طرح با واقعیت های موجود در روند مبارزه طبقاتی مطابقت دارد یا نه؟ و آیا از منظر مارکسیسم ممکن است بدین شکل آلترناتیو سوسیالیستی را تحقق بخشید؟ می دانیم که مارکسیسم چیزی نیست جز علم مبارزه طبقاتی و در این رابطه مارکسیسم ثابت نموده که با گسترش مبارزه طبقاتی در عرصه های مختلف و طی تغییرات کمی شرایط برای دگرگونی کیفی آماده می شود. کمونیستها نیز به مثابه بخش آگاه و پیشرو طبقه کارگر در جریان این روند و در راستای تسریع و تحقق انقلاب تلاش می نمایند تا مبارزه طبقاتی کارگران را در عرصه های مختلف سازماندهی نموده و با انسجام و خودآگاهی هدایت نمایند. بنابر این، نبرد کار و سرمایه چه به شکل یک اعتصاب و اعتراض کارگری و یا به شکل مبارزه ی تنوریک و ... همه و همه می بایست در راستای کمک به پیشرفت مبارزه طبقاتی کارگران باشد؛ در نتیجه تحقق ایجاد قطب سوسیالیستی نه با مماشات گرایشات مختلف، که بر مبنای واقعیت، هر یک جایگاه طبقاتی و سیاسی خود را دارند، بلکه با تحقق پیشروی گرایش سوسیالیستی کارگری، که برای پیشروی چاره ای جز نبرد مدام در زمینه های مختلف و از جمله با سوسیالیست های غیر کارگری ندارد، ممکن نخواهد بود. اینکه در جریان مبارزه طبقاتی گرایش سوسیالیستی و کارگری ناچار است اینجا و آنجا با اتحاد عمل با گرایشات بینابینی و نزدیک به کارگران امر خود را پیش ببرد از زمین تا آسمان با آنچه که حکا انجام داده و برای تحقق قطب سوسیالیستی با حزب کمونیسم کارگری متحد شده متفاوت است.

بطور مثال در جریان برگزاری مراسم اول می چند سال گذشته و سال نود شورای برگزاری مراسم اول می، که طبیعتا از گرایشات متفاوت در طیف چپ جنبش کارگری و یا بینابینی بوده و هستند، به پای حرکت مشترک رفتند و با گرایشات مختلف جناح چپ جنبش کارگری طی چند سال گذشته با اتحاد عمل قطعنامه های مشترکی مرکب از مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران را انتشار دادند که در حد خود دست آوردی برای جنبش کارگری بوده است؛ اما این یک حرکت مشترک کارگری در یک رابطه مشخص است؛ گرایشات کارگری در چارچوبی محدود و مشخص فعالیت می کنند و موقعیت و وضعیتشان با احزاب و گروه های سیاسی متفاوت است؛ البته این نکته به معنای این نیست که اتحاد عمل و حتی سازش در مواردی برای احزاب سیاسی منتفی باشد، اما موضوع این است که احزاب دارای استراتژی و خط مشی های مشخصی هستند که در واقع هر یک گرایشات و لایه های مختلف طبقاتی را نمایندگی می کنند؛ در یک جامعه طبقاتی احزاب و گروه های سیاسی تبلور افکار و سیاست های بخش های مختلف طبقات هستند، و بدون ارزیابی از موقعیت و جایگاه هر گرایش سیاسی ممکن نیست بتوانیم به دفاع از منافع طبقه کارگر بپردازیم، و اساسا هر یک از این مقولات چنانچه در جای خود و بر اساس ضرورت نباشند، به جنبش کارگری لطمه وارد خواهند کرد؛ بنابر این چنانچه نتوانیم سیاست و استراتژی سوسیالیسم های غیر کارگری را مورد نقد قرار دهیم، عملا آب به آسیاب چپ غیر کارگری خواهیم ریخت؛ بعبارتی ساده تر اگر مبارزه عملی که، گاه متحدانه و همراه با سازش هایی انجام می گردد، در کنار و همراه با سیاست مبارزه با گرایشات غیر کارگری نباشد، کفه ترازو را به نفع مماشات و در نهایت سازش های طبقاتی سوق می دهند. همانطور که در جریان مبارزه عملی طبقه کارگر با بورژوازی و دیگر نیروهایی که مقابل طبقه کارگر قرار دارند، مبارزه ای سخت و آشتی ناپذیر در جریان است در عرصه سیاسی - تنوریک نیز مبارزه ای آشتی ناپذیر بین مارکسیست ها و خط مشی غیر کارگری جریان دارد؛ اگر می پذیریم که مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر است، باید بپذیریم که این مبارزه در عرصه های مختلف جریان دارد و بهیچ روی ممکن نیست که یکی از آنها را نادیده بگیریم. در نهایت همانطور که اتحاد عمل گرایشات کارگری بر سر قطعنامه اول می و یا امثال آن می تواند به سود منافع جنبش باشد، مبارزه سیاسی - تنوریک نیز منافع جنبش را از جنبه دیگری به پیش می برد.

همانطور که به طریق اولی گفته شد، سانترسیم با تقلیل و کم رنگ کردن گرایشات متفاوت طبقاتی زمینه را برای حرکت در

مرکز و همراهی با سوسیالیست های غیر کارگری آماده می نماید؛ و بر همین مبنا است که در تمام طول دوران فعالیت های کمونیست های کارگری که در مقاطع مختلف لطامات و ضربات جدی به جنبش کارگری وارد نمودند، سوسیالیسم کارگری در یک مبارزه دراز مدت و ضروری بطور نسبی موفق به کنار زدن گرایش کمونیست های کارگری شد؛ دو کتاب معروف در "دفاع از مارکسیسم" رفیق ایرج آذرین و "در این بن بست" رفیق رضا مقدم به همراه تعداد قابل توجهی از مقالات در مقاطع مختلف از جمله سندهای ارزش مند سوسیالیسم کارگری در این رابطه است. "کمونیست های کارگری" همواره نماینده سوسیالیسم غیر کارگری در جنبش بوده اند که با خط ولنتاریستی برای تحقق منافع گروهی خود بجای منافع طبقه کارگر عمل نموده و بر این اساس در هر مقطع و با وجود شاخه های مختلف و متناقضشان همواره جنبش سوسیالیستی را به چالش کشانده اند. در اوج فعالیت و همراهی گرایشات مختلف کمونیست های کارگری و در دوران لیدری منصور حکمت که استراتژی کسب قدرت از طریق مقالات معروف "حزب و جامعه"، "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب شخصیت ها" و "سناریوی سیاه سفید" تدوین شد؛ استراتژی که تسخیر قدرت را از طریق حزب و با درصد ناچیزی از جامعه به تصویر می کشید و شرایط جامعه و توازن قوا را کاملا ذهنی ترسیم می کرد، و در این رابطه بود که حزب با موج جدایی کادرها روبرو شد. کتاب معروف رفیق ایرج آذرین «در دفاع از مارکسیسم» که استراتژی ضد مارکسیستی کسب قدرت را به نقد کشید، سرآغاز مباحث سنگین و مبارزه دو گرایش سوسیالیسم کارگری و طیف گسترده کمونیست های کارگری شد. در این جا هم حکما مثل همیشه سیاست سکوت را برگزید و به تبیین هیچ خط سیاسی در این رابطه اقدام نکرد؛ در تمام مدت زمان مبارزه دو خط سوسیالیسم کارگری و کمونیست های کارگری، و مباحث جدی مطرح در جنبش در رابطه با سیاست های کمونیست های کارگری حکما همچنان سیاست سکوت را در پیش گرفت.

کمونیست های کارگری بر مبنای استراتژی تبیین شده ذهنی توسط حکمت، در تمام این سال ها رویای کسب قدرت بدون حضور طبقه را طراحی نمودند و هر یک به اشکال مختلف بارها و بارها اعلام نمودند که حکومت سرنگون است و کمونیستهای کارگری قدرت را بدست خواهند گرفت؛ در راه اغراق برای تبلیغ این استراتژی مسابقه ای بین آنها شکل گرفت و در تلاش برای نشان دادن رسالت پیروی از حکمت، تاکتیک ها و سیاست های عجیب و غریب و حتی مایخولیایی تدوین و اجرا شد که در تقابل کامل با سیاست جنبش کارگری قرار داشتند. حکمتیست ها اقدام به ایجاد گارد مسلح آزادی نمودند و با سر و صدا و جار و جنجال و تشکیل چند هسته نیمه نظامی و آوانتوریستی توسط تعداد معدودی از جوانان و دانشجویان رویای کسب قدرت را در سر می پروراندند؛ با نهایت تلاش و سرو صدا اقدام به خیر سازی کردند و در کردستان با یک یا دو ساعت بستن جاده متروکه مرغداری و امثال آن سعی در ایجاد فضای تهییجی کاذب داشتند تا بدین شکل چند صبحی عده ای ساده لوح را بفریبند، بدین شکل حکمتیستها با نفوذی که در میان دانشجویان داشتند، سیاست آوانتوریستی و ولنتاریستی را به میدان جنبش دانشجویی آوردند و واضح بود که این سیاست بی ریشه در واقعیت به بن بست خواهد رسید و همان تعداد از جوانان دانشجو را نیز از دست دادند.

سیاست حکمتیست ها در جنبش دانشجویی باعث به چالش کشیده شدن جناح چپ این جنبش شد و جدال نظری وسیعی در گرفت. در این میان نه فقط حکمتیست ها بلکه کلکسیونری از اپورتونیست ها به صف شدند تا در مقابل سوسیالیسم کارگری واقعیات را وارونه جلوه دهند؛ با سرو صدا، جو سازی، تهمت زدن و ... هر چه می توانستند فضا را آلوده نمودند، در جریان این مبارزه سیاسی طبقاتی و ضرورت دفاع از منافع جنبش کارگری در مقابل ذهنی گرایی حاکم بر جنبش چپ دانشجویی، سوسیالیسم کارگری به میدان آمد و مرعوب جو سازی ها نگردید؛ کتاب "عروج سوسیالیسم کارگری و تغییر آرایش سیاسی" نوشته جمعی از کارگران سوسیالیست داخل کشور از جمله این مبارزه نظری بود.

اما در این تند پیچ تاریخی و در جریان این مبارزه سیاسی، حکما همچنان سیاست سکوت را انتخاب کرد و فقط با یکی دو اطلاعیه کلی و مبهم سعی داشت گریبان خود را از درگیر شدن در آن مباحث خلاص نماید، فقط تعداد معدودی از اعضای حکما با سیاست های متناقض به میدان آمدند که در واقع با موضع رسمی حکما ارتباطی نداشتند. بهرام رحمانی که در آن زمان عضو کمیته مرکزی حکما بود در چند مقاله همراه با فحاشی و تهمت نسبت به اتحاد سوسیالیستی کارگری، به مثابه یک فعال خط اپورتونیستی عمل می کرد. در این رابطه با وجودی که این مطالب مملو از تهمت و ناسزا، موضع حکما نبود، این حزب هیچ عکس العمل علنی و بجایی انجام نداد. و این مسئله منجر به قطع رابطه "اتحاد سوسیالیستی کارگری" و "حکا" شد. لازم به یاد آوری است که کمیته اجرایی این حزب وقتی فرهاد شعبانی از اعضای کمیته مرکزی طلبی علیه مهدی کوهستانی و سولیداریتی سنتر نوشت فوراً اطلاعیه داد و اعلام کرد که این موضع حزب نیست و موضع شخصی وی است. اما حاضر نشد در قبال اتهاماتی کثیفی که صدیق جهانی از اعضای آن زمان حزب به فعالین اتحاد سوسیالیستی می زدند اعلام کند که موضع شخصی آنهاست. در قبال بهرام رحمانی هم حاضر نشدند اعلام کنند که نظر بهرام رحمانی موضعی شخصی است. این دو مورد چه فرقی با هم دارند؟ چرا کمیته اجرایی حزب به مسئله اول بسیار حساس است، و تلاش دارد که اعضایش طلبی علیه سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی ننویسند؛ به نظر من این موضوع نه به این دلیل که حکما روابطی با سولیداریتی سنتر دارد، بلکه به دلیل هراس از درگیر شدن در مباحثی است که در جنبش مخالفان و موافقانی دارد و بخشی از دوستان حکما مثل حزب کمونیست کارگری با طرح آنها ترش خواهند کرد. حکما هرگز یک موضع رسمی در قبال امثال بهرام رحمانی نگرفت و با وجود جدایی او پس از این قضایا از حکما

هنوز هم مقالات این "رفیق حکا" در سایت های حزب درج می گردد و حتی چندین بار به تلویزیون کومله دعوت شده است. به هر شکل بحران موجود در جنبش دانشجویی به همراه مبارزه نظری فعال در این رابطه منجر به تغییر آرایش سیاسی در جناح چپ جنبش دانشجویی شد. حکمتیست ها از صحنه سیاسی ایران رانده و به یک جریان کاملا حاشیه ای و خارج کشوری تبدیل شدند و این از جمله دست آوردهای سوسیالیسم کارگری است که نقطه مقابل سیاست انفعالی و سانتریستی است.

با گذشت زمان و چند شاخه شدن کمونیست های کارگری انحرافات آنها از ولنتاریسم و آوانتوریسم فراتر رفت و نماینده انحرافات دیگری نیز در جنبش شدند. جریان کمونیست های کارگری به رهبری تقوایی، با رشد مبارزات مردمی از سال ۸۸ به بعد، حتی شعار "انقلاب کارگری" را به "انقلاب انسانی" تبدیل نمود که تناقض کامل با اصول و ادبیات مارکسیستی دارد؛ هر مارکسیستی می داند که انقلاب کارگری نه یک شعار و تاکتیک بلکه نتیجه اوج مبارزه طبقاتی است که در جامعه سرمایه داری تحقق می یابد و طبقه کارگر قدرت سیاسی را از طریق در هم شکستن دولت سرمایه داری بدست می گیرد. اما "انقلاب انسانی" (!) یک بینش غیر دیالکتیکی و ضد مارکسیستی به پدیده انقلاب دارد، که با نگاهی فرا طبقاتی و حتی فراتر از پوپولیسم، یعنی اومانستی به انقلاب برخورد می نماید؛ اما ما می دانیم که کمونیست های کارگری از آن رو که دچار بی پرنسیبی هستند و از منافع طبقه کارگر حرکت نمی کنند، با رشد جنبش مردمی که طبقه کارگر صف مستقل خود را در آن ندارد، رو به چنین شعارهای می آورند تا شاید افرادی را بدون ملاحظات طبقاتی جلب نمایند. حرکت نکردن از منافع جنبش کارگری و تجدید نظر در مضمون انقلاب کارگری موضوعی کوچک و حاشیه ای نیست و عدول کامل این جریان از مارکسیسم را نشان می دهد و حتی بی دلیل نیست که این جریان با تغییر آرام ادبیات خود، بجای کلمه امپریالیسم از "جهان غرب" استفاده می کند و... در ادبیات سیاسی و مارکسیستی کلمات و عبارات بار و معنای خود را دارند و این تغییر ادبیات بی دلیل و اتفاقی نیست.

حزب کمونیست کارگری حمله نظامی امپریالیست ها به لیبی را محکوم نکرد. همانطور که حمله نظامی به افغانستان را در آن دوران محکوم نکرد و حتی به شکلی از آن حمایت هم نمود؛ و با بخاطر داریم که سال ها قبل رفقا ایرج آذرین و رضا مقدم در مقاله ای با عنوان "درباره جهتگیریهای اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولتها" - که به نظر اینجانب مضمون آن از اهمیت بسزایی برخوردار است - مصوبه ی حزب کمونیست کارگری که ارتباط با دولت های سرمایه داری- بجز کشور های اسلامی!!- را مخفیانه برای حزب مجاز می نمود نقد کردند و توضیح دادند که چرا هرگونه ارتباط با دولت های سرمایه داری باید شفاف و علنی باشد و کمونیست ها مجاز به کمک گرفتن از آنها نمی باشند. در همین چند سال گذشته که "سولیداریتی سنتر" با تعدادی از فعالین کارگری ارتباط گرفته بود تا بدین شکل آنها را برای همکاری و دادن کمک مالی راضی نماید و در این رابطه رفقا یدالله خسرو شاهی و سیامک مؤید زاده این ارتباط و پیشنهاد کمک مالی را که به آنها شده بود افشا نمودند، و نقش مهدی کوهستانی در این رابطه از پرده بیرون افتاد، حزب کمونیست کارگری در مورد نقش این نهاد بین المللی امپریالیستی و ضد کارگری، لام تا کام دم بر نیاورد. واقعیت این است که تنها به شکل فعال و منسجم رفیق رضا مقدم طی مقاله ای به نام "خطر فساد در جنبش کارگری" این موضوع را مورد نقد و بررسی قرار داد و ضرورت افشای چنین نهادی را برجسته نمود.

با اوج گیری مبارزات مردم طی سال ۸۸ به بعد حزب کمونیست کارگری طبق معمول با ذهنی گرای ادعا می کرد که رژیم همین امروز و فردا سرنگون است و بدون ملاحظه ی اینکه طبقه کارگر صف مستقل و سیاسی خود را در این جنبش ندارد و بدون در نظر گرفتن سطح واقعی جنبش و اینکه این یک انقلاب تمام عیار می باشد، بار دیگر ولنتاریسم خود را بروز داد. آنها که بیش از ده سال است هر روز اعلام می کردند که حکومت سرنگون است و انقلاب برپا شده و حزب رهبری جنبش را در دست دارد، حال با برآمد جنبش توده ای طبیعی بود که اعلام کنند انقلاب به توان دو به وقوع پیوسته، و شهلا دانشور در تلویزیون ماهواره ای و چند روز قبل از سخنرانی که قرار بود خامنه ای در نماز جمعه انجام دهد اعلام نمود که نمی گذاریم کار به جمعه برسد و رژیم را خواهیم انداخت و ... و یا در فراخوان این حزب رو به مردم که دعوت نموده بود به میدان آزادی بیایند، حتی هواداران انگشت شمار این حزب نیز نیامدند و کوچکترین حرکتی صورت نگرفت و شگفت انگیزتر آنکه چند روز بعد اعلام نمودند فراخوان موفقیت آمیز بوده و مردم در این آکسیون شرکت فعال داشتند!!

شرح وضعیت و خط سیاسی کمونیست های کارگری از ظرفیت و موضوع این نوشته خارج است و فقط جهت ادامه بحث ناچار به توضیح گذرا شدم؛ اما همه این واقعیات توضیح داده شده نه تنها باعث نشد که حکا موضعی روشن و شفاف در مقابل کمونیست های کارگری بگیرد، بلکه در سال ۸۸ طی بیانیه ای مشترک با حزب کمونیست کارگری اعلام می دارد که همکاری مشترکی از این پس خواهیم داشت. اما از همه جالب تر این است که، در بیانیه همانطور که می ببینید ادعا شده این کار جهت تقویت جناح چپ و کمونیستی انجام می شود. (۱)

در این اطلاعیه تصریح شده که این دیدار "در جهت تقویت جنبش چپ و کمونیستی" صورت گرفته. اولاً واژه های جنبش چپ و جنبش کمونیستی از زمین تا آسمان با هم متفاوتند و جنبش چپ طیف وسیع و گسترده ای از نیروهای سیاسی با خطوط مختلف

را شامل می شود که می توانند متناقض یکدیگر هم باشند، اما به هر شکل اینکه حکا، حزب کمونیست کارگری را در جنبش کمونیستی ارزیابی می نماید بیانگر همان واقعیتی است که در بالا به آن اشاره کردم؛ یعنی چشم پوشی از تمام انحرافات و استراتژی غیر سوسیالیستی که این حزب داشته و دارد. کجا و چگونه حزب کمونیست کارگری استراتژی سوسیالیستی داشته و اگر واقعا حکا با این حزب و جریاناتی از این دست مرزبندی داشته و دارد این مرزبندی و مبارزه نظری در راستای تقویت خط سوسیالیستی کجا انجام گردیده؟ و اگر چنین نیست و حزب کمونیست کارگری در جنبش کمونیستی قرار دارد و تا بدین حد قابل اعتماد و آماده برای همکاری مشترک است، اولاً چرا تا کنون و طی همه این سال ها این اتحاد و همراهی وجود نداشته و در راستای "حل اختلافات جزئی" گام برداشته نشده است؟ تا کنون در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی حزب کمونیست کارگری با مواضع ولنتاریستی، آوانتوریستی، سکتاریستی و اپورتونیستی، به جنبش لطمه وارد نموده و همانطور که اشاره شد با تعمیق انحرافات و انشعابات مختلف خود را بیش از پیش در موقعیت راست قرار داده تا آنجا که انقلاب کارگری را به انقلاب انسانی! تبدیل نموده و از اصول اولیه و میرهن مارکسیستی عدول نموده است. اما در هر یک از این تند پیچ ها نه تنها حکا در راستای دفاع از مارکسیسم و جنبش قدمی بر نداشت، بلکه در نهایت پس از گذشت سال ها راه حل ایجاد قطب سوسیالیستی را در اتحاد عمل با حزب کمونیست کارگری می یابد. وجود یک جریان در جنبش کمونیستی مشروط به داشتن استراتژی سوسیالیستی است که در هر قدم مبارزه طبقاتی خود را بروز دهد و در مجموع خط مشی را به پیش برد که در راستای منافع طبقه کارگر و تحقق سوسیالیسم قرار گیرد.

اما واقعیت این است که حکا نه در نزدیکی نظری و استراتژیک با کمونیست های کارگری و نه حتی با داشتن وجوه مشترک، تن به این اتحاد عمل داده بلکه این جایگاه ارزش دفاع از حقیقت است که در مواضع سیاسی و نظری آنها بسیار کمرنگ و بی اهمیت است. بها ندادن به مواضع مشخص جریانات سیاسی، طبیعتاً باعث می گردد تا موقعیت و صف بندی طبقاتی جریانات را نیز مخدوش شده و پوپولیستی ارزیابی گردد.

همانطور که در اطلاعیه ذکر شده می بینیم آنها با وجود داشتن اختلافاتی در تبیین شرایط موجود تصمیم گرفته اند تا اتحاد عمل و نشست ها را ادامه دهند: "بر این اساس طرفین با وجود پاره ای تفاوت های نظری و تحلیلی مشخص از تبیین، اوضاع کنونی بر ضرورت همکاری در زمینه های مختلف تاکید کردند و توافق نظر داشتند که اینگونه نشست ها را با هدف ایجاد وحدت نظر و همکاری بیشتر ادامه دهند."

همه می دانیم که کمونیست های کارگری پرچمدار ذهنی گرایی از اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه بوده و هستند؛ و همان گونه که پیش از این اشاره شد، بارها اعلام نموده اند که حکومت در آستانه سرنگونی است و انقلاب آغاز شده و نقش خود را نیز در آن تعیین کننده بیان نموده اند؛ از همان زمان که منصور حکمت بنیان استراتژی کسب قدرت بدون حضور طبقه کارگر را تئوریزه کرد، همه کمونیست های کارگری به فراخور شرایطشان در این راستا سنگ تمام گذاشته اند و از آن جمله کمونیستهای کارگری تقوایی بارها در خیال رژیم را سرنگون نموده و خود را در مسند قدرت دیده اند؛ در جریان جنبش مردمی که از سال ۸۸ آغاز گردید، آنها بار دیگر شروع انقلاب را فریاد زدند و در تلاش برای تحقق استراتژی کسب قدرت بدون حضور طبقه کارگر نه تنها انقلاب کارگری را به انقلاب انسانی تنزل دادند، بلکه برای تحقق این استراتژی حتی تن به بی پرستی هابی مثل اتحاد عمل با سلطنت طلبان دادند؛ و در این رابطه بارها آکسیونهای مشترکی در خارج کشور بین آنها بر گزار گردید که همگان از آنها اطلاع دارند؛ اما حکا به مثابه جریانی که مدعی دفاع از طبقه کارگر است، نه تنها به افشاء و مقابله در این رابطه نپرداخت، بلکه خود تن به اتحاد عمل با کمونیست های کارگری داد. در واقع حزب کمونیست کارگری با یک دست، دست سلطنت طلبان را گرفته و با دست دیگر حکا را، و واضح است که کمونیست های کارگری با سیاست بی پرستی انقلابی هر گونه اتحاد عمل و راهکار دیگری را نیز می توانند برای کسب قدرت در دستور کار قرار دهند؛ اما در این رابطه حد اقل انتظاری که از حکا می رفت تلاش در راستای افشای همکاری و اتحاد عمل با سلطنت طلبان از جانب کمونیست های کارگری بود و نه اینکه خود به اتحاد عمل با کمونیست های کارگری تن در دهد.

کمونیست های کارگری با اتحاد عمل و برگزاری آکسیون های مشترک با سلطنت طلبان ضرورت هر گونه مرزبندی و صف بندی های طبقاتی را مخدوش نمودند و موقعیت سیاسی نمایندگان یک حکومت سلطنت طلب، که دستش به خون انقلابیون آغشته بود را تقویت نمودند. بخوبی می دانیم که سلطنت طلبان به دلیل مجموع شرایط و فقدان یک آلترناتیو کارگری در سال های پس از انقلاب ۵۷ همواره یک آلترناتیو ارتجاعی بوده اند، و البته در این سالها با حمله آمریکا به عراق و افغانستان و نتایجی که ببار آمد، موقعیت آنها متزلزل گردید، و درست در چنین شرایطی و به موازات رشد جنبش توده ای، کمونیست های کارگری دست به اتحاد عمل و برگزاری آکسیون های مشترک زدند و بدین وسیله به تقویت سلطنت طلبان پرداختند فقط با این انگیزه که خود نیز در کنار آنها مطرح شوند و با برگزاری چند آکسیون بی ارزش و تهی از مضمون را به نمایش بگذارند. آیا در رابطه با اتحاد عمل با حکا انگیزه ای دیگر برای کمونیست های کارگری وجود دارد؟ آیا هیچ ضمانتی وجود دارد که کمونیست های کارگری به

پرنسپب های انقلابی در رابطه با اتحاد عمل با حکا پابند باشند؟ آیا کمونیست های کارگری از مواضع خود انتقاد نموده و در آن تجدید نظر نمودند؟ آیا برای رهبری حکا مخالفت بسیاری از اعضا و هواداران این حزب در داخل و خارج کشور با این اتحاد عمل اهمیت ندارد؟ واضح است که آنها هیچ کجا مواضع سابق خود را مورد انتقاد قرار نداده و تغییری در سیاست راست آنها بوجود نیامده است. و آیا حکا هیچ از خود پرسیده است که کسانی که با سلطنت طلبان اتحاد عمل انجام می دهند و تا این حد سقوط نموده اند، چگونه می توان با آنها همکاری انقلابی انجام داد و آن را در راستای تقویت جنبش چپ و کمونیستی ارزیابی نمود؟ چگونه ممکن است با کسانی که استراتژی شان انقلاب انسانی و کسب قدرت بدون حضور طبقه کارگر است، اتحاد عمل انجام داد؟ اما در همین اطلاعیه به ظاهر مختصر دنیایی از سوال و بحث وجود دارد؛ همانطور که دیدیم نوشته شده: "و توافق نظر داشتند که اینگونه نشست ها را با هدف ایجاد وحدت نظر و همکاری بیشتر ادامه دهند."

این اطلاعیه نشان می دهد که موضوع فراتر از اتحاد عمل است و توافق نظر داشته اند که نشست ها را با هدف ایجاد وحدت نظر و ... ادامه دهند. ایجاد وحدت نظر با نشست هایی پشت درهایی بسته، درک نازل و بسیار سطحی را از مبارزه طبقاتی نشان می دهد. مگر ممکن است با نشست هایی این چنین، وحدت نظر ایجاد نمود و در نهایت در صلح و صفا و دست در دست بسوی سوسیالیسم رفت؛ حقیقت این است که نام چنین رفتارهایی چیزی جز برنامه سازش طبقاتی نیست، و هرگز ممکن نخواهد بود که بدین شکل قطب سوسیالیستی را ایجاد کنیم.

حال با گذشت بیش از دو سال از جنبش مردمی در جامعه ما روشن گردیده که ایجاد قطب سوسیالیستی بدین شکل ممکن نیست، و تنها با به میدان آمدن طبقه کارگر و در کنار آن مبارزه بی رحمانه و پیگیرانه با تمامی جریانات انحرافی غیر کارگری و دخالت مستمر در جنبش جاری از زاویه منافع طبقه کارگر است که در نهایت قطب سوسیالیستی و کارگری مطرح خواهد گردید؛ در نتیجه اتحاد عمل و حتی برنامه برای وحدت نظر چه اتفاقی رخ داد و چه حرکت با ارزشی بجز چند آکسیون در خارج کشور از طرف این دو جریان انجام گردید؛ و اگر حکا فکر می کند که با چنین راهکاری می توان قطب سوسیالیستی ایجاد نمود باید به سراغ انواع و اقسام جریانات چپ برود و جبهه ای مشترک برای همکاری و ایجاد وحدت نظر در پشت درهای بسته ایجاد نماید. اما اینگونه درک های جبهه ای و وحدت پشت درهای بسته چیزی نیست که حکا تازه به بازار آورده باشد، در سال های پس از انقلاب نیز با تشکیل "کنفرانس وحدت" متشکل از ۱۳ گروه سیاسی "خط سه" چپ غیر کارگری تلاش نمود تا پشت درهای بسته وحدت نظر ایجاد نماید و در نهایت نیز با شکست، "کنفرانس وحدت" از میان رفت. دیگر اتحاد عمل ها نیروهای چپ بدون پشتوانه توده ای و کارگری و با اطلاعیه های مشترک را نیز بارها و بارها شاهد بوده ایم و نتیجه همه آنها نیز چیزی جز شکست و سازش های مقطعی چیز دیگری نبوده اند. مبارزه سیاسی-تئوریک به مثابه یک رکن بسیار با اهمیت مبارزه طبقاتی چیزی نیست که در پشت درهای بسته و با بحث بین چند لیدر سیاسی منتفی گردد و یا به وحدت ختم شود. مبارزه سیاسی - تئوریک به مثابه واقعیت مبارزه بین گرایشات سیاسی - طبقاتی مختلف جریان داشته و دارد که به شکل علنی در سطح جنبش و جامعه پیش می رود.

اما با گذشت زمان طرح اتحاد عمل با حزب کمونیست کارگری دنبال نشد و معلوم نیست که آیا حکا به این عمل خود انتقاد دارد یا نه؟ از سویی به دفعات و از جانب برخی رهبران این حزب موضوع اتحاد چپ کارگری و یا چپ رادیکال و ... مطرح می شود، آیا حزب کمونیست تلاش دارد تا سیاست اتحاد عمل با طیف وسیعتری را در چپ دنبال نماید؟ و یا از سیاست اتحاد عمل روی برگردانده؟ اما واقعیت این است که همه تناقضات موجود در خط مشی حکا وجود دارد و فقدان یک استراتژی منسجم و مارکسیستی این حزب را در موقعیت سانسور قرار داده است.

همانطور که مشاهده می شود درک نازل و سطحی از مبارزه طبقاتی باعث می شود تا فکر کنند تنها با روش جمع شدن چند جریان چپ و اتحاد عملی ناپایدار می توان جنبش را متحول نمود. سانتریست ها قادر نیستند تا از تاریخ درس گرفته و بجای اتحاد عمل های مقطعی و بی تاثیر، علیه سوسیالیست های غیر کارگری وارد کارزار شوند و از منافع طبقه کارگر حمایت نمایند. حکا ناچار است برای پیشبرد خط سانتریستی خود روز به روز محافظه کاری بیشتری را در برخورد با دیگر جریانات چپ لحاظ نماید تا طیف بیشتری را در دایره همکاری قرار دهد و در نتیجه ذره ای از میدان مبارزه نظری برای این جریان باقی نمی ماند. در واقع حکا با تغییر آرایش سیاسی جریانات چپ به شکل یک آشتی سیاسی و تعطیلی مبارزه طبقاتی در بخش مبارزه نظری می خواهد با تمام توان در راستای اجماع سیاسی گام برداشته و پوپولیسم را به بیشترین شکلی با سانتریسم ادغام نماید. نگاهی اینچنین که تصور می نماید با اتحاد چند گروه سیاسی می توان آرایش سیاسی طیف چپ را در راستای یک کارزار بزرگ تاریخی علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی پیش ببرند، تا چه حد از عرصه واقعی مبارزه طبقاتی جامعه ما فاصله دارند و همانطور که گذشته ثابت نموده که چنین سیاست هایی راه بجایی نمی برد، آینده نیز این واقعیت را اثبات خواهد کرد.

حزب کمونیست ایران و جنبش مردمی

جنبش مردمی که پس از انتخابات سال ۸۸ شروع شد گام به گام وسیعتر و رادیکالتر شد و کاملاً از موضوع انتخابات گذشت و ساختار شکن شد. میلیون ها نفر از مردم و کارگران از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان در خیابان ها رودروی حکومت مبارزه کردند و تعدادی زیادی جانباخته و یا بازداشت و شکنجه شدند. شعارها در هر مرحله رادیکالتر شد و حتی علیه خامنه ای نیز جهت گرفت. از یکسو اصلاح طلبان حکومتی سعی در مهار جنبش و مصادره آن به نفع خود داشتند و هنوز هم دارند، و از سوی دیگر جنبش خودبخودی به جلو گام برداشت.

در این میان در "طیف چپ" سه گرایش شکل گرفت. یک گرایش راست- امثال توده ای ها و اکثریتی ها و مرتضی محیط- که با توجیهات مختلف پشت سر اصلاح طلبان به صف شدند و از سوی دیگر گرایشات به ظاهر چپ اما در محتوا راست که هر گونه دخالتگری را در جنبش مردمی نفی می کرد و مبارزات مردم را تضادهای درون حکومتی می دید که به خیابان کشیده شده اند؛ - امثال حکمتیست ها و...- از جمله آنها بودند. اما در طیف دیگر "گرایش چپ" که هم با اصلاح طلبان همراه نبودند و آنها را افشا می کنند و هم دخالتگری را در دستور کار قرار دادند، همسویی وجود نداشت و بر اساس توازن قوا و سطح واقعی جنبش و موقعیت خود، برخوردهای متفاوتی انجام گرفت. "حزب کمونیست کارگری" مطابق معمول با ذهنی گرای و عدم توجه به توازن قوا و شرایط گفتند که انقلاب شروع شده و حکومت قطعاً و سریعاً سرنگون خواهد شد و رهبری جنبش نیز به دست کمونیست های کارگری خواهد افتاد. آنها حتی در اوام خویشت تصور نمودند، که به فراخوان حزبشان در میدان آزادی مردم به خیابان خواهند آمد، اما حتی هواداران انگشت شمارشان نیز نیامدند؛ اما همه ی اینها سیاست جدید و غیر عادی این حزب نبود، چرا که بیش از ده سال است که این حزب اعلام می نماید که شرایط انقلابی است و رژیم را در اوام خویشت هر سال سرنگون می کند و قدرت را نیز بدست می گیرد و طبیعی بود که در شرایطی که جنبش به میدان آمده، کار را تمام شده بداند و قدرت را در دست گرفته به حساب بیاورد؛ اما به قول لنین "واقعیات سرسختند"، و البته هواداران این جریان سرسختتر که همچنان بدنبال تنوری هایی هستند که فرسنگ ها با واقعیات فاصله دارند. اینها دن کیشوت وار با ندیدن واقعیات عرصه مبارزه طبقاتی، در میدان سیاست استراتژی خویشت را دنبال می کنند؛ سیاست ذهنی گرای چنان ریشه در اعماق این حزب دوانده که بقول رفیق ایرج آذرین بررسی سیاست آنها گاه از حیطه نقد سیاسی خارج است و باید آن را به روانشناسان واگذار نمود (نقل به مضمون از کتاب در دفاع از مارکسیسم).

حکا ابتدا موضعی انفعالی در ارتباط با جنبش توده ای اتخاذ نمود به گونه ای که جنبش را مترادف با اصلاح طلبان ارزیابی می نمود. جمال بزرگپور عضو کمیته مرکزی حکا در آن دوران چنین نوشت:

متعاقب اعتراضات به نتیجه "انتخابات ریاست جمهوری" در ایران و عدم گسترش دامنه این اعتراضات به شهرهای کردستان در آن مقطع، بحث ضرورت پیوند و ارتباط جنبش کردستان با این اعتراضات یا آنچه جنبش سراسری نامیده میشود، از سوی محافل مختلف طرح گردید و در این رابطه این سؤال که "چرا کردستان ساکت است" تلویحاً به عنوان یک "کمبود" و یا "غافل ماندن مردم کرد از استفاده از فرصت بدست آمده" به میان کشیده شد و تلاش برای رفع این "کمبود" از هر سو بکار گرفته شد. برخی جریانهای سیاسی در کردستان از جمله، حزب دمکراتها و حزب کومله کردستان بویژه، در رفع این "کمبود" سنگ تمام گذاشتند. آنها از این "سکوت" گله مند بودند و در بیانیه ها و فراخوانهای خود مردم کردستان را برای شکستن این "سکوت" و پیوستن به "جنبش سراسری" تشویق میکردند. از محسنات شرکت و پشتیبانی از "جنبش سراسری" میگفتند و استفاده از فرصت بدست آمده را به مردم کردستان متذکر میشدند.

با استناد به بیانیه ها و فراخوانهایشان که اکنون نیز قابل دسترسی هستند، این جریانهای سیاسی، منظورشان از جنبش سراسری، جنبش سبز و پیوستن مردم کردستان به این جنبش و حمایت و پشتیبانی از این جنبش بود. (۲)

البته با تداوم جنبش و گسترده شدن آن حکا در این رابطه ضمن تاکید بر دخالتگری و شرکت در مبارزه و تلاش برای سمت و سو دادن آن، موضع قبلی خود را تغییر داد و البته راه ولنتاریستی کمونیست های کارگری را نیز دنبال ننمود؛ اما این همه ماجرا نیست؛ کومله در غرب کشور بنا به توضیحاتی که در قبل داده شد، دارای شرایط ویژه ایست؛ کومله از پایگاه توده ای نسبی برخوردار است که در جریان چند بار فراخوان به اعتصاب عمومی آن را ثابت نموده است؛ بطور مثال به فراخوان اعتصاب ۱۹ اردیبهشت سال ۸۹ که با ابتکار کومله و با پشتیبانی دیگر احزاب کرد، در اعتراض به اعدام فرزند کمانگر و چند تن دیگر، کارگران و مردم بسیاری در کردستان دست به اعتصاب زدند.

اما ببینیم سیاست حکا و در واقع کومله در کردستان در رابطه با جنبش دو سال گذشته چه بوده است؟

کردستان در بسیاری از مقاطع پیشرو جنبش توده ای در ایران بوده، اما در جریان به میدان آمدن جنبش مردمی اخیر، فضای سکوت و انفعال بر غرب کشور حاکم بود؛ این وضعیت نه بنا به انفعال خود کارگران و مردم کردستان نسبت به جنبش سراسری بلکه بنا به سیاست احزاب پر نفوذ و به طور مشخص کومله بود. در جریان جنبشی که در سراسر ایران و بخصوص در کلان

شهرها جریان داشت، عموماً مردم در سالگردهایی مثل شانزده آذر، سیزده آبان، ۲۲ بهمن و... با شکلی از قرارهای مردمی که از طرق مختلف مثل اینترنت، پیام های تلفنی و... برقرار می شد به خیابان می آمدند. در چنین موقعیتی کومله با توجه به نفوذ و رسانه هایی که در اختیار دارد، می توانست همگام با مردم در سراسر ایران، خطاب به کارگران و مردم کرد فراخوان دهد و کردستان را از انفعال حاکم در این رابطه خارج نماید، اما کومله حتی یکبار چنین اقدامی نکرد. واضح است که در چنان شرایطی نه تنها حرکت جنبش در کردستان تاثیر بسیاری بر پیشروی و گسترده شدن جنبش باقی می گذاشت، بلکه می توانست آلترناتیو چپ را در جنبش جاری ایجاد نماید. اگر کارگران و مردم کردستان همگام و همراه با دیگر مردم ایران به خیابان می آمدند، طبیعتاً با پرچم سبز و توهم به اصلاح طلبان و با شعارهایی در دفاع از اصلاح طلبان به میدان نمی آمدند و عمدتاً شعارهای کارگری و مردمی و آزادیخواهانه سر می دادند و بنابر این در دل جنبش مردمی آلترناتیو کارگری و مردمی ایجاد می شد که بسیار با اهمیت تر و مهمتر از همراهی و اتحاد با کمونیست های کارگری بود. در چنین موقعیتی کومله می توانست با حرکت توده ای و سازماندهی نقشی بسیار موثر ایفا نماید و توجه هزاران و حتی میلیون ها نفر را در دیگر نقاط به این آلترناتیو جلب نماید؛ کومله می توانست بجای اتحاد عمل با جریان انحرافی غیرکارگری حزب کمونیست کارگری که در نهایت نتیجه آن برگزاری چند آکسیون در خارج کشور بود، در پیوند با جنبش توده ای نقشی هزاران بار موثرتر و با ارزش در جنبش ایفا نماید که صدها گام موقعیت جناح انقلاب را تقویت می نمود؛ در جریان بحران سیاسی در جامعه عملکرد کومله کاملاً انفعالی و اشتباه بود و لطمه بزرگی بر موقعیت ایجاد شده برای آلترناتیو کارگری زد، چرا که تنها کومله از این توان و موقعیت در غرب کشور برخوردار بود اما کاملاً منفعلانه از کنار آن گذشت. در واقع این درک ناشی از نگاه غلط به مکانیزم مبارزه طبقاتی است، که پیشروی جنبش در آن را نه در عرصه نیروها و طبقات موجود و امکان دخالت و تحت تاثیر قرار دادن آن، بلکه با نگاهی از بالا و با درک جبهه ای و پوپولیستی و کم بها دادن به جنبش، راه اتحاد عمل با حزبی غیر کارگری در جنبش را برای ایجاد قطب سوسیالیستی دنبال می کند.

فرصت ها و بحران های سیاسی تاریخی، شرایطی است که برای همیشه پایدار نیستند و اگر انقلابیون نتوانند از آن استفاده کنند، اگر تاکتیک و سیاستی منطبق با واقعیت اتخاذ نکنند، نمی توانند تغییری در توازن قوا ایجاد نمایند. فراز و نشیب های مبارزه طبقاتی هر چند پدیده هایی ایژکتیو هستند که باعث برآمد جنبش کارگری و توده ای می گردند، اما در آن مقطع تنها با اتخاذ سیاست هایی منطبق بر آن جنبش ها، و با توجه به موقعیت خویش، است که می توان بر آنها تاثیر گذاشت و آنها را کانالیزه نمود. جنبش در کردستان همواره از جایگاه قابل توجهی در ایران برخوردار بوده و با توجه به پتانسیل موجود در آن، در مقاطعی خاص و فرصت های تاریخی و سیاسی است که این جنبش با ایفای نقش می تواند نقش پیشرو و تاثیر گذار را ایفا نماید. در خلال جنبش مردمی دو سال گذشته این فرصت از هر زمانی بیشتر فراهم بود و در صورتی که کومله با نفوذ خود جنبش را به تحرک و به میدان آمدن همگام با دیگر مردم در شهرهای ایران می کشاند، تغییرات قابل توجهی نه تنها در جنبش کارگران و مردم کرد ایجاد می گردید، بلکه در جنبش مردمی ایران نیز تاثیرات انقلابی بزرگی بوجود می آمد؛ به میدان آمدن جنبش در کردستان، پتانسیل بالقوه آن جنبش را به نیرویی بالفعل تبدیل می نمود و طبیعتاً توده های بسیاری نیز از انفعال و حاشیه خارج می شدند و موج عظیم حرکت توده ای جنبش کارگری و مردمی کردستان را شدیداً تقویت می نمود. هزاران نفر به میدان مبارزه عملی خیابانی کشیده می شدند و جنبش از این وضعیت رکود نسبی خارج می شد. از طرف دیگر جنبش مردمی که تحت تاثیر اصلاح طلبان قرار داشت، با دو آلترناتیو روبرو می شد و امکان انتخاب و گسست از اصلاح طلبان فراهم می گردید و این مرحله نقطه عطفی در جنبش توده ای می توانست باشد.

ممکن است رهبران کومله با استدلال پیشروی جنبش با کمترین هزینه و توازن قوای موجود این سیاست را اتخاذ نموده باشند. واضح است که جریانات سیاسی بنا به موقعیت، شرایط و توازن قوا می توانند و باید، در میدان مبارزه فعالیت نمایند؛ بر همین مبنا که جنبش طی دو سال در وسعت بسیار و گاه میلیونی و رودر رو با سرکوب گران در میدان مبارزه بود. در جریان این جنبش زمینه های مبارزه سراسری بیش از پیش فراهم شد و طبیعتاً در کردستان که همواره فضا سیاسی تر است، امکان برآمد جنبش به مراتب بیشتر وجود داشته و دارد، اگر جنبش در کردستان به میدان نیامد، در درجه اول به این دلیل بود که تحت تاثیر فراخوان اصلاح طلبان نبود و تقلب و تجدید انتخابات موضوعیت نداشت؛ این بخش مثبت موقعیت جنبش در کردستان بود، اما جنبش توده ها به سرعت از مسئله انتخابات عبور کرد و در نتیجه زمینه برای حرکت انقلابی در کردستان بیش از پیش فراهم گردید. طی چند سال گذشته تا کنون در موقعیت ها و به مناسبت های مختلف کومله فراخوان به اعتصاب عمومی داد که با موفقیت همراه بود، در نتیجه در شرایطی که جامعه فضای سیاسی یافته بود هر چه بیشتر ممکن می شد تا جنبش در کردستان و در مقیاسی وسیع نه تنها با جنبش سراسری همراه گردد بلکه آن را تحت تاثیر قرار دهد. به راستی در شرایطی که در اعتراض به اعدام چند فعال سیاسی فراخوان به اعتصاب داده می شود، چرا ممکن نیست با جنبشی که در روزهای مشخصی در خیابان ها حضور داشتند، هماهنگ عمل می شد؟ در شرایطی که توده ها در مقیاس صدها هزار نفر به خیابان ها می ریختند، و در برابر سرکوب، گشتار و شکنجه می ایستادند و هزینه می پرداختند - و این نه تنها لازمه تداوم جنبش بود بلکه خشم و کینه مردم را بالا می برد - آیا ما بدلیل امکان سرکوب باید فراخوان به خانه نشینی می دادیم؟ واضح است که جواب منفی است و در نتیجه در

موقعیتی که جنبش توده ای برآمد می نماید و در مقابل استبداد و دیکتاتوری حاکم به میدان می آید نه تنها حمایت و پشتیبانی از آن ضروری است، بلکه در صورت امکان- مثل موقعیت کومله و جنبش در کردستان- باید با آن همراه و جهت رادیکال نمودن آن دخالتگری نماییم. واقعیت این است که کومله یکی از بزرگترین موقعیت های تاریخی را از دست داد. چه سیاستی وجود داشت که کومله نیروی نظامی را سالیان متمادی بدون هیچ فعالیتی در کردستان عراق حفظ و تقویت نموده، اما در جریان یک جنبش وسیع سراسری و توده ای کاملاً منفعلانه برخورد کرد؟ کومله به درستی طی سال های گذشته از برخورد نظامی با نیروهای سرکوبگر اجتناب نمود و این تنها به دلیل درک صحیح از شرایط و مسئله توازن قوا بوده است، و حتی طی دو سال گذشته نیز شرایطی برای اینکه کومله به سمت یک نبرد مسلحانه برود وجود نداشته و ندارد، اما همانطور که مبارزه زود هنگام نظامی سیاست و تاکتیکی اشتباه است، همانطور هم در شرایطی که جنبش توده ای سراسری پا به میدان گذاشته، عدم اتخاذ تاکتیک های مناسب به درجات زیادی باعث از دست رفتن موقعیت های تاریخی می گردند.

سیاست انفعالی کومله در دو سال گذشته نسبت به جنبش توده ای باعث گردید، بخشا پتانسیل مبارزات در کردستان به سمت جریانان انحرافی مثل پژاک و یا دیگر جریانان راست حرکت نماید. می دانیم که طی دو سال گذشته برخی افراد و بخصوص جوانان به سمت پژاک و یا حتی جریانان مذهبی و ناسیونالیست گرایش یافته اند، این موضوع تا حدودی به اتخاذ سیاست انفعالی کومله باز می گردد، چرا که در یک شرایط بحران سیاسی و برآمد جنبش توده ای وسیع، طبیعتاً جامعه کردستان نیز تحت تاثیر قرار گرفته، اما سیاست انفعالی نمی تواند پتانسیل ایجاد شده را جذب نماید و حتی برای برخی دافعه داشته و در نتیجه جریاناتی ماجراجو مثل پژاک از این شرایط بهره برده و تقویت شدند.

سیاست انفعالی حکا در قبال جنبش توده ای در کردستان، در واقع نه بر اثر یک اشتباه صرفاً سیاسی و تاکتیکی، بلکه در نتیجه تبیین سیاست سانتریستی این جریان از روند مبارزه طبقاتی است که به وقوع می پیوندد. در نتیجه همین خط سانتریستی است که بجای حرکت از مبارزه طبقاتی موجود در جامعه و اتخاذ تاکتیک های متناسب با آن و استفاده از توان بالقوه، راه اتحاد عمل با امثال حزب کمونیست کارگری در دستور کار قرار می گیرد و یا فراتر از آن به دنبال ایجاد اتحادی از جریانان چپ است تا معضل آلترناتیو سوسیالیستی را حل کند. واقعیت این است که خط سانتریستی پشت پای به جنبش توده ای و موقعیت های ایجاد شده برای طبقه کارگر کردستان، بطور اخص و برای طبقه کارگر در کلیت خود زد. همانطور که دیدیم حکا در جریان جنبش توده ای در راستای وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد قطب سوسیالیستی با حزب کمونیست کارگری بیانیه مشترک داد و برنامه ای به مراتب فراتر از اتحاد عمل را در دستور کار خویش قرار داد. همانطور که در آن بیانیه آمده بود، قرار بر ادامه همکاری بود؛ اما این برنامه تحقق نیافت و اکنون شاهد اتحاد چپ خارج کشور، متشکل از حزب کمونیست ایران و چند گروه سیاسی دیگر هستیم. حزب کمونیست به دلیل عدم انسجام نظری و خط سانتریستی، قادر نیست تشخیص دهد که استراتژی های متفاوت و متناقض در کنار یکدیگر دوام چندانی نمی آورند و در نتیجه ضمانتی برای ادامه کاری و کسب نتیجه وجود ندارد. حزب کمونیست ناچار است از این واقعه تا واقعه ی دیگر سیاست و استراتژی خویش را تغییر دهد و به اتحاد های مقطعی و شکننده دل خوش کند. این اتحاد چپ نیست که می تواند جنبش کارگری و توده ای را سازمان دهد و آلترناتیو انقلابی ایجاد نماید؛ حرکت به سمت ایجاد قطب سوسیالیستی تنها با هر چه بیشتر روشن شدن حقیقت و کنار زدن انواع انحرافات است که ممکن خواهد شد. آنها نمی دانند آن زمان که جنبش توده میلیونی در خیابان ها بود، بجای اتحاد بی پایه با کمونیست کارگری می توانستند پرچم مبارزه در کردستان و ایران را بر افرازند و از فرصت تاریخی به نفع جنبش کارگری بهره ببرند؛ فرصت تاریخی با ارزش در نتیجه سیاست سانتریستی حکا در آن شرایط از دست رفت.

زیر نویس ها:

(۱) اطلاعیه در باره دیدار هیات های رهبری حزب کمونیست کارگری ایران و حزب کمونیست ایران

به اطلاع می رساند در پاسخ به نیازهای مبارزات انقلابی جاری در ایران و در جهت تقویت جنبش چپ و کمونیستی، در تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۱۰ برابر با ۱۰ بهمن ۱۳۸۸ هیئتی مرکب از رفقا حمید تقوایی، اصغر کریمی و محمد آسنگران از طرف رهبری حزب کمونیست کارگری و رفقا سروه ناصری، ابراهیم علیزاده و هلمت احمدیان از طرف رهبری حزب کمونیست ایران با هم دیدار کردند.

در این نشست طرفین در فضایی گرم و صمیمانه به تفصیل تبیین خود را از اوضاع سیاسی جاری طرح کردند و جوانب مختلف، نقاط اشتراک و تمایزات آنرا روشن کردند. بر این اساس طرفین با وجود بهره ای تفاوت های نظری و تحلیلی مشخص از تبیین، اوضاع کنونی بر ضرورت همکاری در زمینه های مختلف تاکید کردند و توافق نظر داشتند که اینگونه نشست ها را با هدف ایجاد وحدت نظر و همکاری بیشتر ادامه دهند. در همین راستا بروی پاره ای از همکاری های عملی مشترک نیز توافق به عمل آمد.

حزب کمونیست ایران
حزب کمونیست کارگری ایران
۲۰ فوریه ۲۰۱۰

(۲) مقاله: جمال بزرگپور، "موضع کردها در قبال جنبش سراسری در ایران، دوستان مردم کیانند"، ۶ مارس ۲۰۱۱.

به نقل از به پیش! شماره ۶۹، یکشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۰، ۶ نوامبر ۲۰۱۱